

برادر نفع‌الاسلام همراه ایشان بود در آنجا ختمی بنام او گزارادند. در این میان تلگراف از تهران از دولت بادت کونسولگری ایران رسید که پس از خوش کویدهای خواستار شده بود آنان از آمدن بایران چشم پوشند و چنین نوشته بود که دولت برای جلوگیری از نابودی کشور سیاست نرم رفتاری پیش گرفته است و آمدن شما بایران آنرا بهم خواهد زد. ملایان چون در کار خویش درمانده و نمیدانستند چکار کنند از این يك تلگراف اندیشه دیگر کردند و بدولت چنین گفتند که آمدن ما بکازمین بآهنگ ایران نه از بهر آن بوده که ایرانیانرا بجنگ روس برانگیزیم، بلکه برای این بوده که آنان را بهمدمستی بایکدیگر و فرمانبرداری بادولت برانگیزیم و اکنون که دولت با آمدن ما بایران همدستان نیست از آمدن چشم میپوشیم. بدینسان سه ماه بیشتر در کازمین ایستادند و هر چند زمان یکبار تلگراف کرده از دولت پرسشها می کردند و دولت پاسخهای فریب آمیز می فرستاد و نتیجه که از این کار گرفته شد آن بود که ملایان بکرشته تلگرافهای بیموده ای باینسو و آنسو پراکنندند و کسانیکه برای شورانیدن مردم و انگیختن آنان بیاری مجالس شوری و جنگ باروس از خانه خود بیرون آمده بودند بر آن کوشیدند که مردم را بآرامی و خاموشی در برابر پیشامد و فرمانبرداری بدولتی که التماوم روس را پذیرفته و بکام دل آنان مجلس را بسته بود وادارند و ایلها را که بیم نافرمانی ایشان میرفت بتلگرافهای پیاپی بفرمانبری دولت بخوانند. چنانکه گفته ایم چون داستان التماوم پیش آمد مردم در تهران و دیگر جاها از کالای روسی پرهیز نمودند و در جنوب این رفتار را با کالای انگلیس پیش گرفتند و چنین شناخته شده بود که این دستور از علمای نجف رسیده است، و چون انگلیسیان از این پرهیز مردم زیان میدیدند و کله ها مینمودند در این هنگام فرصت یافتند و بمیانگیری دولت از ملایان کازمین خواستار شدند که مردم را بیازگشت از آن پرهیز وادارند و آنان اگر چه آندخواست را نپذیرفتند ولی چون پاسخ میدادند که ما تاکنون دستوری برای پرهیز کردن از کالای بیگانگان نداده ایم تا دستور برای بازگشت از آن دهیم، بهمین عنوان تلگرافها بهمه شهرها فرستادند و بدینسان خواست انگلیسیان انجام یافت.

دولت در تلگرافهای خود کتاه را بگردن مفسدین که خواستش مشروطه خواهان بود می انداخت و اویدها میداد که بزودی در نتیجه سیاست بخرداند ای که پیش گرفته کشور را از سهام بیگانه نمی خواهد گردانید و در این باره برخی از ملایان تهران را (۴٪) با خود هم دست گردانیده بود که با تلگرافهای دروغ آمیز خود کار را بدولت آسان میگردانیدند. بدینسان حاجی شیخ عبدالله و دیگران سه ماه و چندروز در کاظمین ایستادند و از سادگی و چشم بستگی (و بسیاری هم از بلهوسی و آزمندی) دست افزار خودی و بیگانه گردیدند. کسانی از آنان نیز فرصت یافته خود را بتهران رسانیدند و از اوازههای دولت بهره یافتند و یا از همانجا جایگاهی برای خود در دستگاه دولت باز کردند. (۴٪)

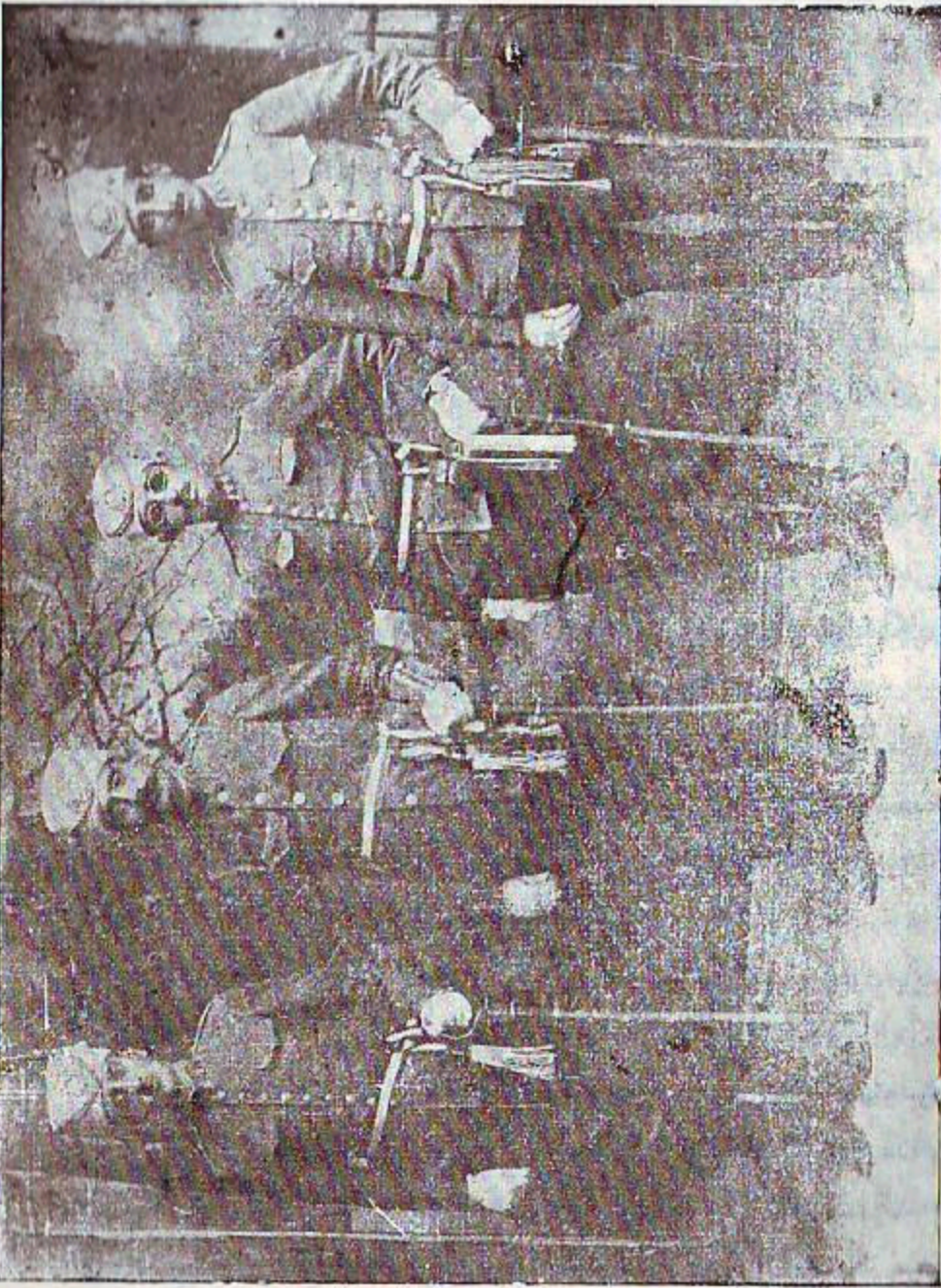
اینست رفتاریکه دولت برای آرام گردانیدن توده و بر گردانیدن علمای نجف پیش گرفت. اما دودولت، اینان شور آزادی خواهی را در ایران فرو نشانده و حالی را که برای ایران آرزو می کردند پدید آورده بودند و همه خرسند می ایستادند. ولی انگلیسیان از بو ن محمد علی میرزا در ایران بیمناک می زیستند و راستی هم اینست که بودن محمد علی میرزا در ایران مایه دلیری هواداران او شده آشوبهایی پدید می آید. آورد چنانکه در همان زمانها در مشهد آشوب سید محمد یزدی (طالب الحق) و یوسفخان هراتی پیش آمد که روسیان برای خوابانیدن آن گنبد مشهد را بتوپ بستند و آن رسواییها رخ داد. روسیان از اینها سود می جستند ولی انگلیسیان تاخر سندی مینمودند این بود با دولت روس در پترسبورغ بگفتگو پرداختند که بهم دستی ایشان محمد علی را به بیرون رفتن از ایران وادارند. پیداست که روسیان از درون خرسندی نمی دادند ولی در بیرون بروی خود نیاوردند و خرسندی نشان دادند و چنین گفتند که باید برای او سالانه ای از دولت ایران گرفت، و پس از چیزهایی که در میان خود نهادند با دست نمایندگان خود در تهران بدولت ایران پیشنهاد نمودند که با محمدعلیمیرزا

(*) یکی از آنان سید محسن برادر صدوالعلماء بود که چند سال پس از آن در تهران کشته گردید

(**) نظام الدین زاده نامی که خود همراه ملایان بوده و پیش آمدنها را از نزدیک دیده کتابچه ای بنام

« هجوم روس بایران زمین و نهضت رؤسای دین بکاظمین » پرداخته که در بغداد چاپ شده و ما این داستاها را از کتاب او آورده ایم

تاریخ هیجده ساله آذربایجان



۴۶- میر علی اکبر خان خیابانی

اسد آقاخان

میرزا نورالله خان بکامی

حسن خان مسور زاده

راه گفتگو باز شود و دولت او را به بیرون رفتن از ایران وادارد و کوسول روس در استرآباد میانجی باشد.

از آنسوی چون از چند سال پیش یکی از آرزوهای دو دولت این بود که باز وامی بدولت ایران دهند و در این میان هر چه میخواستند بگردن دولت بکارند و گفته‌ایم که مجلس شوری جلو این کار را میگریفت، نیز گفته‌ایم که یکی از چیزهایی که دو دولت را بر مجلس شوری خشمناک گردانید همین جلو گیری از وام می بود، و چون این هنگام مجلس در میان بود بر این شدند که دوباره آن آرزو را دنبال کنند و با آگاهی که از ننگدستی دولت ایران و از ناتوانی آن میداشتند به پیشرفت کار امیدوار گردیده سنگین ترین درخواست ها را پیش آوردند. بدینسان که پس از گفتگو ها در میانه لندن و پترسبورگ در بیست و هشتم بهمن ماه (۱۸ فوریه ۱۹۱۲) دوفسار تخوانه نامه ای بدولت ایران فرستاده پیشنهاد های پایین را نمودند:

۱ - برای آنکه دست دولت ایران بیکبار بسته نباشد دو دولت می توانند هر یکی صد هزار لیره وام دهند. بدینسان که روسیان رسد خود را بیانات روس و انگلیسیان بیانات شاهنشاهی سپارند و آن دو بانک حسابی بنام دولت ایران باز نمایند.

۲ - بان وام سالانه صدی هفت سود افزوده شود.

۳ - آن پول با نگرانی خزانه داری (مرنارد بلژیکی) و همداستانی دوفسارت در جاهایی که دولت ایران میخواهد بکار برده شود و بهر حال بخشی از آن برای ایمنی جنوب بکار رود.

چنین خواستند که در برابر این دستگیری دولت ایران نیز چیزهای پایین را بگردن گیرند:

۱ - سیاست خود را با پیمان نامه ای که دو دولت در سال ۱۹۰۷ بسته بودند ساز کار گردانند (روسیان را در شمال و انگلیسیان را در جنوب در کارهایی که بسود خود میکنند آزاد شناسد).

۲ - همینکه محمد علی میرزا و سالارالدوله از ایران بیرون رفتند از سپاهیان ناسامان (که فداییان باشند) افزار جنگ گرفته و آنرا پراکنده سازد.

۳ - با دو سفارت در باره چگونگی پدید آوردن يك سپاه بسامان کوچکی بسکالش و گفتگو پردازد .

۴ - با محمدعلیمیرزا درباره بیرون رفتن وی از ایران بگفتگو پردازد و بهمراهان او آ مرزش همگانی (عفو عمومی) دهد .

اینست پیشنهاد هاییکه دولتهای همسایه بدولت ایران مینمودند و بیاداش يك دستگیری بسیار کوچکی چنین چیزهای بزرگی را درخواست مینمودند . شما چون نيك اندیشید این درخواستها سنگین تر و نشکین تر از آنهاست که بالتمامتوم پیشنهاد کرده بودند و آشور و خروش رادرا ایران پدید آورد . بویژه داستان سازش دادن سیاست دولت با پیمان نامه ۱۹۰۷ که خود خرسندی دادن بدوبخشی ایران میانه دو همسایه میبود . ما گفته ایم که روس وانگلیس آن پیمان نامه را در میان خود بی آگاهی از ایران بستند و چون آنرا آشکار گردانیدند دولت رنجیدگی سختی نمود وتوده بیزاری از آن نشان دادند ، روزنامه ها گفتارها نوشتند . اکنون دودولت با نرمی وآرامی آنرا بگردن دولت ایران می گزارند .

درخواست دوم که پراکنده ساختن مجاهدان باشد پرده از روی يك رازی بر میدارد ، و آن اینکه دودولت از پیدایش مجاهدان ناخشنود میبودند و این دستمردان غیرتمند وجانباز را که ناگهان از میان توده بیرون آمدند و در اندک زمانی يك نیروی بزرگ و توانایی شدند بزیران کار خود میدانستند . و این بود همیشه از در کار شکنی می آمدند ، وهواداران خود را بکستن از ارج ایشان وامیداشتند . اینکه ما می بینیم کسانی از پیشروان از گام نخست بمجاهدان روی سرد نشان میدادند ونام تاراجگریا مردم آزار بروی ایشان میگزاردند ، وسپس چون محمدعلیمیرزا برافتاد ونیازی بجنگ و جانبازی نماند بجای ارجشناسی از آنان و گرامی داشتن سخت خوارشان داشتند و تا توانستند بهیچ کار راهشان ندادند ، ودر برابر آنان دسته دیمو کرات راپدیدآوردند ، و دشمنی بمیان ایشان انداخته داستان پارك اتابك را پیش آوردند - این کارها اگر هم با دستور نمایندگان دودولت نموده بهر حال بسود ایشان بوده است . در اینجا هم می بینیم از درخواستهاییکه می کنند آنست که باز مانده آمردان

غیرتمند نیز از میان رود و جای بیعی برای آندو دولت باز نماند، و برای آنکه پرده پروی خواست زهر آلود خود کشند نام «سپاهیان ناسامان» بروی آنان میگزارند. درجاییکه مجاهدان از همه سپاهیانیکه آروز دولت میداشت بسامانتر میبودند و اینست در جنگها آنهازهای ارجدار را مینمودند. اگر خواست دو دولت جلو گیری از ناسامانی بودی بایستی بر انداختن نایب حسین کاشانی و دیگر راهزنان را در خواست نمایند.

و چون درخواست سوم را نیز بدیده گیریم بایدیک کلمه بگویم میخواستند با دادن دوست هزار لیره از هر باره رسته کارهای کشور را بدست گیرند و شما آنرا ببینید که دولت از پذیرفتن اینها سر باززد و در پاسخی که در ۲۹ اسفند (۲۰ مارس) بآن نامه داد همه آن پیشنهادها را با اندکی کم و بیش بگردن گرفت. این بود اندازه ناتوانی دولت. این بود نتیجه ای که ناصر الملک و همدستانش از کار و رفتار خود می گرفتند.

امام محمد علی میرزا، از گفتگوهاییکه با وی می رفت با نسان کدکار کنان دو دولت میان خود نهاده بودند این نتیجه بدست آمد که دولت ایران ۷۵ هزار تومان سالانه باو پردازد و چون محمد علی میگفت برای پرداختن مزد و ماهانه تر کمانان و قفقازیان بیول نقدی نیاز دارد بر آن شدند که ۷۰ هزار تومان از همان پولیکه روس و انگلیس بحساب دولت ایران بیانکها سپرده بودند به محمد علی پردازند و در برابر هر ساله ۱۰ هزار تومان از سالانه او کم گزارند. نیز دولت آمرزش همگانی بهمراهان او داد. محمد علی نیز چون از پیشرفت کار خود نومید شده بود و روسیان نیز از پشتیبانی او باز میایستادند از اینرو ماندن در ایرانرا بیهوده دیده باردیگر بخاک روس رفت (در ۱۸ اسفند). بدینسان ترسی از رهگذر او باز نماند و هوادارانش نیز بجای خود نشستند. چنانکه گفته ایم صمد خان که در تبریز مردم را بخواستن او واداشته بود و ملایان تلگرافها به پترسبورک و لندن میفرستادند همه آنکوششها بی نتیجه ماند و او نیز ناگزیر شد تن بشومیدی دهد.

بدینسان ناصر الملک و همدستان او کردن بزور گوئیهای دوهمسایه می نهادند

و چون محمد علی میرزا را از ایران بیرون کردند از رهگذر او و هوادارانش بیاسودند و چنانکه گفتیم از کوشش پاپی که محمدخان در تبریز برای بازگشت محمد علی به تخت و تاج مینمود و ملایان با دستور او تلگراف بلندن و پترسبورگ می فرستادند خود دو دولت جلو گرفتند و دولت از سوی او نیز دل آسوده گردید. لیکن سالارالدوله در کرمانشاه همچنان میایستاد و آنزمان که در تهران گفتگوها میان دولت ایران و نمایندگان روس و انگلیس بیش میرفت موبای محمد علی میرزا سخن از بیرون رفتن او از ایران در میان میبود در کرمانشاهان و آن پیرامونها پیش آمد های دیگری پدیدار و میان سالارالدوله و یار محمدخان بر سر آن شهر جنگ و خونریزی در کار میبود، و چون داستان سالارالدوله بس دراز است او با همه بی ارجی مایه کشته شدن دو تن از کردان ارجمند آزادی (یفرهخان و یار محمدخان) گردیده گفتگو از آنرا بگفتار جدا گانه وا میگذاریم.

پس از سازش دولت با روس و انگلیس ناخشنودی مردم از دولت بیشتر گردید و در آغاز های اردیبهشت داستانی در تهران پیش آمد و آن اینکه شهربانی دستهای از آزادیخواهانرا پیدا کرد که زبان یکی کرده و میخواستند شورش پدید آورند و اینست همگی را دستگیر ساخته بند کرد و چون ایشان از دسته های گوناگون بودند هر دسته ای را جدا گانه بجایی فرستاد. بدینسانکه مستعان الملک و میرزا محمد علیخان مغازه و چند تن دیگر را که از دسته اتفاق و ترقی بودند بماندران فرستاد. سردار مجیبی و برادرانش میرزا کریمخان و عمیدالسلطانرا با ناصرالاسلام ندامانی که از دسته اعتدال میبودند روانه یزد گردانید. ولی ایشان چون بقم رسیدند آنگهی از آشوب نایب حسین کاشانی و ناایمنی راه یزد یافته در آنجا درنگ کردند. و چون فردا آقای سید جلیل اردبیلی و منتصرالسلطان و سلیمان میرزا و کسان دیگری که از دسته دیمو کرات بودند و آنان هم بایستی به یزد روند بقم رسیدند با سردار مجیبی و همراهان او سخن یکی کرده تلگراف بتهران فرستاده چگونگی آشوب راه را باز نمودند، و از تهران دستور رسید که تا ایمن شدن راه در قم بمانند و این بود همگی در آنجا ماندند.

شهربانی میرزا احمد قزوینی و حاجی میر باقر آقا و شیخ رضا دهخوارقانی و سید حسین کزازی را نیز همدست آنان می شمرد و در جستجو بود که دستگیرشان



۴۷ - این پیکره آقامواغلی را که یکی از سردستان مجاهدان بود نشان میدهد. در پیش آمد چیرکی روسیان و سمد خان او پنهان شده بود و چون پس از یکسال بیشتر ناگزیر شده از همانگاه بیرون آمد این پیکره در همان زمان برداشته شده .

نمایند ولی چون پنهان شده بودند به آنان دست نیافت . و حیدالملک و حسین قلیخان نواب که از دسته دیمو کرات بشمار میرفتند روسیان از آنان نیز ناخشنود می بودند

ولی چون پشتیبان میداشتند با اروپا فرستاده شدند .
ناصرالملک این پیش آمد را بسیار بزرگ می‌شمرد و چون آهنگ رفتن با اروپا
میداشت آنرا عنوان دیگری برنجیدگی خود از ایرانیان می‌ساخت . ولی پیداست که
چندان بزرگ نبوده و جز کسان اندکی یا درمیان نمیداشتداند .

جنگهای با سالارالدوله و کشته شدن یفر دستان

چنانکه گفته ایم پیش آمد التماوم و چیرگی روسیان و بسته شدن مجلس دوم دور نویسی را در تاریخ مشروطه ایران باز نمود و نتیجه های بسیار بدی را در پی خود میداشت. یکی از آن نتیجه ها اینکه از ارج دولت در دیده گردنکشان کاسته و آنرا که در هر گوشه فراوان میبودند بگردنکشی و آشوب کاری دلیر تر گردانید. در این زمان که ما گفتگو از آن میداریم در بسیاری از گوشه های کشور نا ایمنی بر پا بود و ما اگر چه سخنی از آنها در اینجا نمی رانیم ولی داستان سالارالدوله که خواهیم نکاشت اندازه ناتوانی دولت را خواهد رسانید.

چنانکه گفتیم در آخرهای آذر ماه ۱۲۹۰ که مجلس و دولت گرفتار پیش آمد التماوم میبودند و کشاکش با هم مینمودند جوان آشوب طلب قاجاری فرصت یافته بار دیگر بر سر کرمانشاهان ناخت و آنجا را که بی یاسدار می بود بدست گرفت. اعظم الدوله که رشته فرمانروایی آنجا را داشت در کونسولخانه انگلیس بستی نشست. سپس چون کار التماوم یکسره گردید و دولت رشته کارها را بدست گرفت بر آن شد که او را در کرمانشاهان نگزارد و اینست عبدالحسین میرزای فرمانفرما را که چند ماهی بنام فرمانروایی آذربایجان در قزوین و زنجان درنگ کرده و تازه بتهران بازگشته بود نامزد فرمانروایی آنجا گردانید. ولی چون سپاهی که همراه او رود نبود ناگزیر دست بدامن مجاهدان یازیدند و یار محمد خان را با سیصد تن از مجاهدان بر گزیده با توپ و شصت تیر از پیش روانه نمودند.

یار محمد خان را خواندگان نیک می شناسند. اینمرد دلیر با آندسته اندک

روانه گردید و با آنکه پیرامونیان سالار الدوله کمتر از هفت هزار نمی بودند با که نکرده آهنگ ایشان کرد. و چون روز هفدهم بهمن به بیستون چند فرسخی کرمانشاهان رسید آنجا را از دست کسان سالار باز گرفت و سپس شبانه به پیشرفت پرداخت. در کنار قره سو و بر سر پل آن نیز جنگهایی رخ داد و در اینجا بود که حسینخان کرمانشاهی برادر خوانده یاره محمد خان با چند تن دیگر از مجاهدان کشته گردیدند. با اینهمه یار محمدخان و یارانش از پیشرفت باز نایستادند و خود را بر سر شهر رسانیدند. روز هجدهم همه جنگ می رفت و مجاهدان کام بگام پیش می آمدند تا بهمجدادست یافتند. سالار الدوله با همراهان خود (از داود خان کلهر، سردار مظفر و دیگران) نایستاده بگریختند.

بدینسان یار محمد خان با دسته اندکی شهر را بکشود و این نمونه دیگری از اندازه آزموذگی و کاردانی مجاهدان میباشد. اعظم الدوله که در کونسولگری انگلیس می نشست یار محمد خان او را بیرون آورده رشته کار های شهر را بدست او سپرد. در شهر آرامش و ایمنی نمودار گردید و مردم بکار پرداختند. و چون بسیاری از کسان سالار گریختن نتوانسته و در شهر مانده بودند و گرفتار میشدند مجاهدان چند تن از ایشانرا بکشند. شرف الملک رئیس ایل جاف را که بخانه یکی از ملایان پناهنده شده بود را برادر زاده اش گرفتند و بکشند. نیز چون ملایان کرمانشاهان با سالار الدوله همراهیها کرده بودند و نوشته هایی از ایشان بدست افتاده با دستور یار محمد خان چند تن را دستگیر کردند و پس از رسیدگی در انجمنی آقا محمد نامی را از آنان روزیست و دوم بدار زدند.

چنانکه گفته ایم این زمان علمای عتبات در کاظمین میبودند و با دولت بتلگراف گفتگو میداشتند. چون داستان گرفتاری ملایان کرمانشاه با ایشان رسید تلگراف کرده از دولت رهایی آنانرا خواستار شدند و دولت پاسخی بتلگراف ایشان داده که پیداست یار محمد خان و کار های او را دوست نمیداشته و اینکه او را بکرمانشاهان فرستاد جز از راه ناگزیری نبوده و خود نابودی او را میخواستارست و ما اینک آن تلگراف را در اینجا می آوریم:

تلگراف مبارک دائر بمراقبت دولت در تحفظ آقابان و کرمانشاهان و لزوم جلب قلوب در موقعی که اخبار موخس کرمانشاهان و ترتیبات خودسرانه بعضی از منتخبین دولت رسیده بود زیارت شد البته ملک فعلی دولت حاضره حسن سلوک با داخله و مسالمت با خارجه است صحیحاً در انتظار مبارک با این وصف معلوم است که این پیش آمدهای گوناگون در اصقاع مملکت در این موقع باریک در نظر هیئت دولت بجه درجه غیر مقبول بلکه منفور است و این جسارت های استقلال شکن را دولت مثل سایر عقلاء عالم بطریق قطع مستند بهمین حرکات ناگوار يك مشت تجدید پروران صوری میداند اینست که با نهایت جداویای دولت حاضره درصدد قطع این ریشه که ماده المود هر فساد مملکتی است بر آمده و در خصوص واقعه کرمانشهان هم مباشرین این ترتیبات را احضار و البته در صدد مجازات خواهند بود مقصود این است اولیای امور حالیه خوب ملتفت هستند که تمام این مفاسد از نفاق قلوب فراهم شده و شب و روز مشغول جلب و تغییر مسلک سابق هستند و انشاء الله بزودی شر این اشرار که اینطور انفجار مردم را فراهم آورده اند خواهد شد .

(هیئت وزراء)

نمره ۸۵

یاری سالارالدوله چون از شهر بیرون رفت در ماهیدشت و آن پیرامونها درنگ کرد و پیکها بمیان کردان و لران فرستاد و از آنان یاری خواست و در اندک زمانی دسته های انبوهی بر سر خود کرد آورد . یاز محمد خان گذشته از مجاهدان خود گروهی از سربازان کرمانشاهان و برخی داوطلبانرا نیز بگرد سر آورده و رویهمرفته تا هزار تن در پیرامون خود میداشت .

ولی این اندازه در برابر دسته های انبوه کردان درخور سنجش نبود . یارمحمد خان بفرمانفرما آگاهی فرستاده از ویاری خواست و بتهران نیز تلگرافها کرد و خود باستواری شهر کوشید . روزهای نخست مردم به امید آنکه فرنگها از پشت سر میرسند هواداری از یار محمد خان مینمودند و بسیاری از سران کردان خودداری نموده بیه سالارالدوله نیویستند . لیکن چون از فرمانفرما آگاهی نرسید وقورخانه نفرستاد و از تهران پاسخی بدرخواستهای یار محمد خان ندادند مردم نومید گردیدند و سالارالدوله بسیار نزدیک آمد .

یار محمد خان خود را نباخته میکوشید. از شب دوم اسفند جنگ در پیرامون شهر آغاز شد، فردا بامدادان گردان بسنگر های شهر ناختمند مجاهدان از سنگرها دلیرانه میجنگیدند ولی کسانی که از مردم شهر به ایشان پیوسته بودند ایستادگی نمودند و سنگرهای خود را رها کرده به گردان پیوستند و بدینسان راه شهر را بروی آنان باز کردند. گردان پیش آمده جاهایی را بگرفتند و دست بتاراج کشادند. مجاهدان بر آنان تاخته پس از جنگ خونین باز شان گردانیدند. تا شام همچنان جنگ پیش می رفت و انبوهی از مجاهدان بخاک افتادند. یار محمد خان چون از نگهداری شهر نومید شد با چند بار قور خانه و با چهل تن کما بیش از مجاهدان بیرون گریخت و بدینسان جان بدر برد. بگفته کتاب آبی کشتگان از دو سوی بیشتر از چهار صد تن بودند.

فردا سوم اسفند سالارالدوله با همراهان خود بشهر درآمد و گردان دست بیغما گشادند و جز یکی دوجا سراسر شهر را از بازارها و خانه ها تاراج کردند. بسیاری از مجاهدان گریختن نتوانسته و در شهر باز مانده بودند، گردان هر که را از آنان و از سر بازان دولتی گرفتند زنده نگزارند.

چنین میگویند: یکصد و چهل و سه تن را در یکزمان کشتند و بسیاری از ایشان را چند تن بهم بسته و نفت ریخته و آتش زدند. چیزهایی می گویند که ناشنیدنیست.

روز چهارم اسفند باز کسانی را دستگیر کردند و کشتند، اعتلاءالدوله کار گزار محمره (*) او نیز گرفتار شده بود نابودش کردند. روز پنجم اسفند دسته ای از سر بازان را که گرفتار کرده بودند کشتار کردند. نیز اعظم الدوله را که در چند فرسخی شهر دستگیر ساخته بودند با دوپسرش روز هفتم اسفند نابود ساختند. بدینسان سالارالدوله در راه هوس های دیوانگی خود خون میریخت. مجلل السلطان پیشخدمت محمدعلی میرزا که کارهای او را در آذربایجان نوشته ایم اینزمان بسالار الدوله پیوسته و پیشکاری

(*) در بازگشت از محمره با شوب کرمانشاهان دچار شده و در آنجا مانده بود و چون یار محمد خان بشهر

در آمده او نیز بنام آنکه از بستگان دولت است در کارها با او همکاری نموده بود.

اورا میداشت و در این جنگ همراه او میبود. شنیدنیست که فرمانفرما که از تهران بآهنک کرمانشاهان بیرون آمده بود چون این داستانشرا شنید از همانجا که بود بتهران باز گردید.

سالارالدوله از این فیروزی برامید و آرزو افزوده بر آن شد که دست بجاهای دیگری یازد. چنانکه کفتم در همین روزها گفتگو در میان دولت با محمد علی میرزا بی پایان رسیده و محمد علی آماده باز کشت بخاک روس میشد. انگلیسیان از کارهای سالارالدوله نیز ناخرسندی مینمودند و این بود از روسیان خواستار شدند که اورا نیز از ایران بیرون کنند و بادوات بگفتگو پرداخته چنین نهادند که اگر سالارالدوله یند پذیرفت و بی جنگ و خونریزی ایرانرا رها کرده بارویا رفت دولت بگردن گیرد که سالانه دوازده هزار تومان باو داده شود (شش هزار تومان برای خودش در اروپا و شش هزار تومان برای خانواده اش در ایران) و بکونسولهای خود در کرمانشاه دستور فرستادند که با او گفتگو کنند. ولی سالارالدوله آنرا نپذیرفت و چنین پاسخ داد که اگر محمد علی میرزا چشم از تاج و تخت ایران پوشیده کنون نوبت اوست که پادشاهی را برای خود خواهد و بازو بدست آورد. ولی چون نمیخواهد بیشتر از آن خون ریخته شود آماده است که بدولت فرمانبرداری نماید. ولی باید دولت فرمانروایی - بلکه بهتر گویم پادشاهی - یک نیم ایران را که آذربایجان و همدان و کرمانشاهان و خوزستان و لرستان و عراق و خمسه باشد باو وا گذارد و سالانه باندک باجی از او بسنده نمایند و اگر این درخواست را نپذیرفت او ناگزیر است که خودرا پادشاه خوانده و سپاه بر سر تهران کشد. این بود پاسخی که جوان بلهوس قاجاری به پیشنهاد کنسولها میداد. راستی اینست که روسیان دست به پشت اومی کشیدند و این زمان رشته کارهای او در دست مجلل السلطان بود که از دیر باز زیر دست روسیان کار کرده و بیک آزموده شده بود. روسیان میخواستند همیشه آشوبی در میان باشد که بهانه پیدا کرده سپاه خودرا بهمه شهرهای شمالی جا دهند و از آنسوی در جنگهایی که پیش میآید باز مانده مجاهدان کشته شوند و دولت نیز هر چه ناتوانتر گردد. برای این سالار-

الدوله را بر سر پا نگه میداشتند و ما خواهیم دید که داستان این جوان سبکمغز قاجاری تا کجا کشید و چه رسواییها از آن پدید آمد .

تا نیمه های فروردین ۱۲۹۱ سالارالدوله در کرمانشاهان میبود و چون دولت بدرخواست او پاسخی نداد و کونسولها آگاهی دادند که خواهش او پذیرفتنی نیست از گفتگو نومید گردیده بر آن شد که خود را پادشاه خواند و بازشگر بر سر خود کرد آورد و چون بهار رسیده و راهها باز شده بود روانه کردستان گردید که سران کرد را با خود همدست گرداند . دولت تنها کاریکه کرد آن بود که همدان را استوار گردانید .

از اینسوی فرمانفرما را که هنوز فرمانروای کرمانشاه نامیده میشد ولی در تهران میزیست و اداشت که با سپاهی از قزاقان ایرانی و سواران دولتی با توپخانه روز هیجدهم فروردین از تهران آهنگ کرمانشاهان کرد . فرمانفرما در راه دیر کرد و بیست و اندروزه بهمدان رسید و این هنگام مجل با دستههایی از کردان تا نزدیکهای آنجا پیش آمده بود . سالارالدوله هنوز در کردستان بود که همدانرا بیم میداد و با آنجا تلگراف فرستاده آگاهی میداد که والی پشتکوه و دیگر سران کرد با او همراه شده اند و او بزودی



۴۸ - شادروان آقا کریم اسکندانی

بکرمانشاه باز گردیده آهنگ همدان خواهد کرد و مجل را از آنجا فرستاد که بر سر همدان آید .

فرمانفرما از همدان روانه گردیده در چند فرسخی آنجا با مجل و دسته های

او روبرو گردیده و روز چهاردهم اردیبهشت درمیانه جنگ رخ داد، جنگی که مایه رسوایی برای دولت گردید. زیرا پیرامونیان فرمانفرما با اندک کارزاری شکست خورده و بیگبار روبگریز نهادند و خود او نیز کریخته جان بدربرد، و کردان فیروز در آمده قورخانه و دارایی آنرا با سه توپ بزرگ شنیدر بدست آوردند. فرمانفرما چنانکه خود او بتهران آگاهی داد یک زیرکی بسیار بجایی نمود و آن اینکه پیش از گریز دستور داد کلن کدنه‌های توپ را برداشتند تا دشمن نتواند از آنها سود جوید (۱)

سالارالدوله از این فیروزی که بسیار آسان بدست آورد بر پندار افزود و او و پیرامونیانش دلیرتر گردیدند. از اینسوی درتهران چون از چگونگی آگاه گردیدند ناگزیر شدند دست بدامن مجاهدان و بختیاریان زنند. یکدسته از فداییان که در عراق میبودند بتلگراف دستور دادند که زودتر خود را بنزد فرمانفرما رسانند، نیز بدسته‌ای از بختیاری که درزنجان درنگ میداشتند آن دستور را دادند. خودیفرمخان بر آن شد که بهمدان رفته رشته فرماندهی را خود بدست گیرد.

ولی اینهنکام یک داستان دیگری درمیان میبود و آن اینکه دسته‌داشنا کسیون که یفرمخان یکی از آنان بوده و سپس بجایگاه بالاتری رسیده بود از پیش آمد ها ناخشنود گردیده و میانه آنان با یفرمخان نیز رنجشهایی پدید آمده بود. دسته‌داشنا کسیون که از سال دوم مشروطه ایران با شورش همراهی نموده و گروهی از بستگان خود را که یفرمخان و کریخان و دومان نیز از آن ها بودند، بهمدستی با مجاهدان و داشته بود چنانکه گفتیم درپیش آمد التماوم همراه دسته‌های دیمو کرات و اعتدال و اتفاق و ترقی پذیرفتن التماوم را روا نمیشماردند و برای جنگ و ایستادگی میکوشیدند. و چون یفرمخان هواداری از پذیرفتن التماوم نمود و سپس نیز مجلس با دست او بسته شد و آزادیخواهانرا که گرفتند و از تهران بیرون راندند همه این کارها بدستیاری او انجام گرفت کمیته داشنا کسیون از این رفتارهای خودسرانه او بیزاری نمود و از در خشم و رنجیدگی در آمد ولی یفرمخان پروا نکرد و با آنان نیز رفتار دیگر کرد و برای ارسائیدن چشم‌همگی شش تن از ازمینیان را که نادرستی نموده بودند در میدان مشق بدار کشید و بیگبار راه خود کامگی پیش گرفت. کمیته بژلاتین

نوشته‌هایی دربارهٔ او پراکنده نمود و فداپایان ارمنی را به کناره گیری از کردسراو واداشت. این بود فداپایان در کار خود در ماندند و بهر حال سخت دل‌سرد کردند. بویژه پس از آنکه دولت ایران یادداشت روس و انگلیس را که یکی از بند‌های آن پراکنده گردانیدن مجاهدان می‌بود پذیرفت و پیداست که این بهمه مجاهدان سخت برخورد.

پیش از آنکه شکست فرمانفرما روی دهد یکدسته از فداپایان را از سر راه عراق بیاری او فرستاده بودند ولی آنان در سلطان آباد ایستاده و بتهران چنین تلگراف کردند که ما تا کنون در راه آزادی میکوشیدیم و جانفشانی مینمودیم و اکنون اگر دولت میخواهد باز بکشیم باید چند درخواست را از ما بپذیرد: ۱) گفتن و نوشتن آزاد باشد ۲) مردم بتوانند در یکجا گرد آمده و گفتگو کنند ۳) حکومت نظامی تهران برداشته شود ۴) آزاد بخوانان را که بیرون رانده‌اند باز گردانند ۵) مردم برای برگزیدن نمایندگان برای مجلس سوم آزاد باشند.

دولت ناگزیر شد نوید دهد که تا یکماه دیگر درخواستهای آنان انجام خواهد گرفت. و چون در این میان شکست فرمانفرما رخ داد بهتر دانستند که خود یفرم را فرستند و چنانکه گفتیم با آنان نیز دستور دادند زودتر خود را بهمدان رسانند.

یفرم خان میدانست که تاخشنودی کمیته نباشد فداپایان به جنگ نخواهند رفت و زور آزمائی در این باره سودی ندارد و این بود پیش از آنکه از تهران بیرون رود با کمیته از در دلجویی در آمد و پس از این آشتی بود که روز هجدهم اردیبهشت با ده تن مجاهدان ارمنی از تهران روانه گردید و با اتومبیل‌هایی که برای سفر نایب السلطنه باروفا آماده شده بود سه روزه خود را بهمدان رسانید و چنانکه از توانایی او چشم داشته میشد بکارها رویه درستی داد و سالارالدوله این زمان از کردستان باز گشته ولی خود او در کرمانشاهان میایستاد ورشته کارهای جنگی همچنان در دست مجلل میبود و او چون آمدن یفرم را شنید اندکی پس کشیده در چند فرسخی سنگرها پدید آورده و استوار می‌نشست. فرمانفرما نیز در بهار لشکر گاه میداشت.

یفرم خان روز بیست و هشتم اردیبهشت با دسته خود که میانۀ هشتصد و نهصد تن

می بود از شورین روانه بهار کردید و شب را در آنجا مانده بامدادان بیرون آمده آهنگ سنگرهای دشمن کرد و چون به آنجا رسید جنگ در گرفت و دشمن سنگرها را رها کرده تاسه فرسخ ونیم پس نشست و بار دیگر جنگ در دیه شوره در گرفت و در اینجا بود که بهنگامیکه مجاهدان فیروز گشته و دشمن را ریشه کن مینمودند یفرمخان در نتیجه بیباکی خود کشته گردید .

این پیش آمد توانستی همه رنجها را هدر کرداند ولی کار آزمود کمی مجاهدان و توانایی کریخان که بیدرنک رشته کارها را بدست گرفت جلو هر نابسامانی را گرفت و مجاهدان دوباره به جنگ در آمده آنچه از سنگرها باز مانده بود بگرفتند . لیکن پس از پایان جنگ که مجاهدان گردن خون آلود سردار خود را گرفته میخواستند او را بسوی تهران راهی گردانند تا کهان مجمل از فرصت سود جسته با سه هزار تن بر سر ایشان تاخت ولی کریخان فرصت سود جویی باو نداده و در زمان مجاهدان را بسامان آورد و بجلو گیری تاخت کردان برخاست و آنان را پس نشاند . بسیاری از آنان کشته گردیدند و جنگ با فیروزی اینان پایان رسید .

در این باره در کتابهای فارسی آگاهی درستی نیست (*) ولی روزنامه های ارمنی که در آنهنگام چاپ میشده آکهی بسیاری در باره آن نوشته اند و ما اینک نگارشی را که یکی از یاران خود یفرمخان و آورنده مرده او بتهران نوشته و در همان زمان در روزنامه آرشالوس چاپ شده در اینجا ترجمه نموده و آن بسنده میکنیم .

مینویسد : پنجم مه (***) (بیست و هشتم اردیبهشت) از شاهورین (شورین) همدان راه افتادیم بسوی بهار که لشکر گاه فرمانفرما در آنجا بود و چون با تجار رسیدیم که از شهر دو فرسخ دور است در زمان پدرجان (***) همه را گرد آورد و از نقشه جنگ گفتگوشد . پدرجان میخواست فرمانفرما در جنگ دست ندارد . شب را در بهار

(*) آن زمان در تهران روزنامه آفتاب بیرون می آمد که ما نسخه آرا در دست امیداریم .

(**) از روی تاریخ بولیوسی نوشته که ارمنیان و روسیان آن زمان میداشتند . از روی تاریخ کریکوری

که دیگر مسیحیان بکار می بردند و امروز ارمنیان و روسیان هم پیروی از ایشان می کنند روز هجدهم مه بوده . اینکه در کتاب آبی اوزدهم نوشته درست نیست . تاریخهای آن کتاب بیشتر نادرست است و در خود داستانهایی دستبرد بسیار داشته . (***) پاره مخان را میخواهد که فداییان همگی «پدرجان» میخواندند .

بسر رساندیم . فردا روز ششم مه (بیست و نهم اردیبهشت) ساعت چهار بسوی دشت جنگ روانه شدیم .

دو فرسخ ونیم راه رفتیم تا سه سنگر بزرگ دشمن که با سنگ ساخته بودند پدیدار گردید و چون به ۲۷۰۰ متری رسیدیم پنج دستگاه توپ بکار گزاردیم که سه تائی آنها شنیدر و دو تا اثری نبود .

پدرجان فرمان شلیک داد و بیست دقیقه نکشید که دشمن از همه سنگرها مگریختند . این زمان کبری را بادسته ترکان (مجاهدان) از دست چپ و کیورگی را از دست راست فرستاد (*) و ما با خود پدرجان از میانه بدشمن تاختیم و آنان را دنبال کردیم تا دبه شورجه که از آغاز نبرد گاه سه فرسخ ونیم دوری میداشت . عبدالباقیخان چاردولی با سیصد سواره خود در این دبه سنگر داشت و ما همانکه رسیدیم آنرا از هرسو گرد فرو گرفتیم .

پدرجان با یک توپ بر سر دبه کلوله مباریدوما بدیه نزدیکتر می شدیم و چون چندان نزدیک شدیم که بیم رسیدن کلوله ها بما میرفت آتش را خاموش گردانید . از دبه ایستادگی سختی می نمودند . اسب مرا با کلوله زدند . نریمان را هم زخمی کردند و چون خواستند اسب دیگر بمن نزدیک کنند آنرا هم زدند . در اینجا من به پدرجان گفتم پدرجان در بایست نیست شما بدرون دبه آید . شما در اینجا باشید ما رفته کار را بیایان می رسانیم . نخست خرسندی نداد ، ولی سپس بزمین دراز کشیده گفت خوب من کمی هم فرسوده ام در اینجا دراز می کشم تو برو آنچه می خواهی بکن . من با هفتاد و هشتاد تن بدیه نزدیک شدم . ابراهام و هوهانیس نزد او ماندند . در دبه پس از آنکه نیم ساعت جنگ شد دشمن همه در خانه عبد الباقی کرد آمدند و در آنجا ایستادگی بیشتر نمودند . ما نزدیک شده در آنخانه دزوار را شکستیم و در اینجا بود که دو تن از ما کشته گردید .

پدرجان چون آگاه میشود که از ما بسیار کشته شده می گوید : « ابراهام زود

(*) در جنگهای نه و ده روز دیگر یار محمد خان و بختیاربان نیز بوده اند ولی در اینجا نامی از ایشان

خود را به کریشارسان و او با چند تن از ارمنیان خود را بما رسانید.

ابراهام از او دور شده و نشده از سوی دیگر نیز خود او می آید. ما در درون دینه می بودیم و افزار های جنگی دشمن را گرد می آوردیم پدرجان چون می شنود که دشمن خود را سپرده از سوی دیگر در می آید از دشمن بیست و پنج تا سی تن در برج بلندی می بودند و ما میدانستیم. می بینند چند مردی پیش می آیند و با ایشان نزدیک می شوند، نخست دکتر سهراب را می زنند، یکی از ارمنیان که نزد پدر جان بود نزدیک میشود که مرده دکتر را بکشد او را هم می زنند. این هنگام خود پدرجان می خواهد نزدیک شود هواپیس (درشکه چی) از دست او کشیده میگوید: «نمی بینی هر که میرود میزنند ۱۱ کجا میروی ۱۲» (بفرمخان) خشمناک شده یک سیلی بروی او می زند و پیش میرود. ولی مرده دکتر نرسیده از رویش می زنند (از پشت گوش چپ خورده و از گونه راست بیرون می آید). نکول سردسته می خواهد نزدیک شود و مرده پدر را بکشد او را هم می زنند.

ماکار را نزدیک بیابان آورده بودیم ولی هنوز بیرج نرسیده بودیم. من خواستم بیرون بیایم و چگونگی را بپدرجان آگاهی دهم، کبری را دیدم از من پرسید: «پدرجان کجاست؟» من نیز از او پرسیدم. ما میدانستیم پدرجان افتاده است. از اینسو و آنسو کسان بسیاری آمدند و هیچیکی نمیخواست بمن و بکری آگاهی دهد، لیکن همه میدانستند. سرانجام یکی از تفنگچیان که میدانست ما از چگونگی نا آگاهییم آنرا بما گفت، آنگاه کبری بمن و بدیگران دل داده گفت: «هرگز نومیث نشوید و بخود دل دهید تا کینه پدر خود را بازجوییم کنون زمان نومیثی نیست، از پشت سر من بیایید». این گفت و یکسر بسوی برج رفت بی آنکه باکی کند، ما نیز همه بی اوا گرفتیم و در یک دقیقه همه آنرا که در برج می بودند دستگیر کردیم. (در اینجا هم سه تن از ما از ارمنی و ترک کشته شدند) در میان دستگیران سر کرده شان عبدالباقیخان نیز بود که در آشکار تیر بارانش کردیم.

پس از آن رفتیم و مرده پدرجان را آوردیم و بر آن بودیم که بتهران فرستیم که نیک رسد. لیکن در آن هنگام پاسداران ناگهان آگاهی دادند که دشمن تاختن آورده